

بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری

دکتر مهدی شریفیان^۱

چکیده

این مقاله پژوهشی درباره‌ی «نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی» است. این موضوع به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد، در شعر «فریدون مشیری» بررسی شده است. پس از ریشه‌شناسی و تعریف این واژه، با توجه به فرهنگ‌ها و بهره‌گیری از نظرات روان‌شناسان، به عوامل ایجاد غربت اشاره و در ادامه به ارتباط نوستالژی و خاطره پرداخته شده است. در بخش خاطره‌ی فردی به نوستالژی دوری از وطن به عنوان غم غربت و در بخش نوستالژی اجتماعی تحت عنوان شاعران و خاطره‌ی جمعی به دلتنگی شاعران برای اسطوره‌های ایران، با ذکر شواهد شعری پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی، غم غربت، شعر معاصر فارسی، فریدون

مشیری.

(۱) مقدمه

نوستالژی یک اصطلاح روان شناسی است و به طور کلی رفتاری است ناخودآگاه، که در شاعر یا نویسنده بروز کرده و متجلی می‌شود. این یک احساس عمومی، طبیعی و غریزی در میان انسان هاست. هر گاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با نوعی حالت لذت سکرآور شود، این همان نوستالژی است که در زبان فارسی آن را غالباً به غم غربت و حسرت گذشته ترجمه کرده اند.

از عوامل ایجاد آن در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود. (این عامل خود یکی از عوامل احساس غربت است).

- حبس و تبعید

- حسرت برگزیده که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد. این مسأله ناشی از آن است که شاعر در دوره‌ی پیشین در شادکامی می‌زیسته است.

- مهاجرت

- یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی و... (مشکلات انسانی و مطالعات فرهنگی)

- غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ (رتال جامع علوم انسانی)

و سایر مواردی که جنبه‌ی روحی و روانی دارد.

(۲) ریشه‌شناسی نوستالژی

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است، برگرفته از دو سازه ی یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج. این واژه در فرهنگ‌ها این گونه معنی و تعریف شده است:

اندوهگینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. خُزنی که به واسطه ی میل به دیدار دیار خود تولید شود، سلّ حبّ الوطنی، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه، کاشانه و احساس غربت، دلتنگی به سبب دوری از وطن یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده اند.^۱

۳) نوستالژی و ادبیات

نوستالژی، که شاخه‌ای از آسیب شناسی روانی است،^۲ از روانشناسی وارد ادبیات شده است. و در بررسی های ادبی به شیوه ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته ی خویش، گذشته ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت آمیزانه و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد.

در بررسی های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه ی شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱) بر پایه ی نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد، اما در نوستالژی اجتماعی، فرد موقعیت اجتماعی ویژه ای که دارد برایش حائز اهمیت است. بر پایه ی این تقسیم‌بندی می‌توان نوستالژی شخصی (فردی) را از نظر زمانی به دو نوع «آنی» و «مستمر» تقسیم کرد. در نوستالژی فردی و آنی گرایش آفریننده ی اثر به ترسیم لحظه یا لحظاتی از گذشته در اثر خویش است.

۱- معنی لغوی «نوستالژی» به ترتیب از فرهنگ های، انوشه، لاروس، نفیسی، پورافکاری، آکسفورد و انوری ذیل همین واژه نقل شده است.

۲. Psycnopathology که به آن «روان شناسی مرضی» یا «روان شناسی رفتارهای غیرعادی» نیز اطلاق می‌شود. دانشی است که با استفاده از روش ها، مفاهیم، اصول، قوانین و کشفیات علوم روان شناسی و روان پزشکی به شناخت رفتارهای غیرعادی انسان می‌پردازد. (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱)

۴) نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیک

از اصول مکتب رمانتیک که می‌توان تفکرات نوستالژی در آن دید اصل «گریز و سیاحت» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست. (سیدحسینی، ۱۳۶۶: ۹۲) در این سیر و سفرهای جغرافیایی و تاریخی طایر فکر نویسنده و شاعر به سرزمین‌ها و نقاط دور دست پرواز می‌کند. در سفر تاریخی، شاعر و نویسنده روح خود را به سوی قرون پراحساس و جلال و جبروت وسطی و رنسانس پرواز می‌دهد که از نظر فریدریش شلگل^۱ «دوره‌ی پهلوانان و عشق و افسانه‌ی پریان و خالق پدیده‌ای به نام رمانتیسم بود.» (سه‌یرو لووی، ۱۳۸۳: ۱۳۲) علاوه بر سفرهای جغرافیایی و تاریخی، شاعر و نویسنده‌ی رمانتیک سفرهای واقعی نیز دارد و خاطرات این سفرها را در آثار خود منعکس می‌کنند. رمانتیک‌ها در سفرهای رؤیایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد. این نوستالژی برای «فردوس گمشده» اغلب با جستجو برای آنچه گمشده و از کف رفته، همراه است. «از نظر لوکاک^۲ جوان «عصر طلایی» رمانتیک‌ها نه فقط به گذشته متعلق است، بلکه هدف نیز هست و وظیفه‌ی هر فرد رسیدن به آن است.» (همان، ۱۳۳)

یکی دیگر از مبانی نوستالژی در مکتب رمانتیک، «نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی» است. در این حالت شاعر احساس می‌کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریبستان» زندگی می‌کند. شلگل شاعر معروف رومانتیک در تعریف این احساس می‌گوید: «روح در زیر بید بنان گریان تبعید است. روح که جایگاه معنویت در انسان است به دور از خانه و کاشانه‌ی پدری واقعی در این دنیا زندگی می‌کند.» (همان، ۱۳۱) این دیدگاه همانطور که یاده در کتاب «اسطوره، رؤیا و راز» می‌گوید، در میان عرفای جوامع مختلف وجود دارد. در ایران قبل از

1. Schlegel

2. Lokacs

اسلام نیز مانویان معتقد بودند؛ «روح ما ذره‌ای از روشنایی است که در کالبد تیره‌ی تن اسیر شده، نی دور افتاده از اصل خویش است و باید به جایگاه اصلی خود باز گردد.» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۲۱)

۵) نوستالژی و خاطره

نوستالژی و خاطره ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به عبارت دیگر یک پای ثابت نوستالژی بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره است. خاطره را می‌توان یک تجربه‌ی شخصی از تاریخ نامید. بنابراین همین تجربه‌ی شخصی از طریق خاطره، ما را با تاریخ گذشته و سنت مرتبط می‌کند. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجودش بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند. این همان حالت روانی است که خاطره‌شناسان آن را «تراکم خاطره»^۱ می‌نامند. طیف دیگر این حالت کمبود خاطره است که روان‌پزشکان آن را «فراموشی»^۲ می‌گویند. خاطره یادآوری گذشته است و عمدتاً مفهوم فردی و شخصی دارد. براین اساس خاطره به دو نوع: خاطره‌ی فردی و خاطره‌ی جمعی تقسیم می‌شود.

الف) خاطره‌ی فردی

ری^۳ در مقاله‌ای با عنوان (خاطره، فراموشی و نوستالژی در خانواده درمانی) حس دلتنگی را مهم‌ترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (Ray, 1996: 82)

کلیه ی حوادث برجسته‌ی خاطره سازی که در زندگی ادیبان پیش آمده به شکل بارز در آثار آنها منعکس شده است و برخی از این پیشامدها به گونه ای است که شاعر تماماً در برگشتن^۱ به آن زمان به سر می‌برد.

ب) خاطره‌ی جمعی

«موریس هالبواکس»^۲ جامعه‌شناس فرانسوی در کتابی با عنوان «خاطره‌ی جمعی» به مفهوم خاطره‌ی جمعی توجه می‌کند و جنبه‌های مختلف آن را برمی‌شمارد. «هالبواکس» این واقعیت را یادآور می‌شود که علی‌رغم شخصی بودن خاطره، آن را با دیگران تقسیم می‌کنیم. اگر من نوعی می‌توانم خاطراتم را بازگو کنم به این دلیل است که بازگو کردن یک عمل اجتماعی است. عملی اجتماعی که آنآ خاطره‌ی یکی را به خاطره‌ی دیگری متصل می‌سازد و چیزی را سبب می‌شود که می‌توان آن را تبادل خاطره نامید. یعنی همان چیزی که فیلسوف آلمانی دیگری آن را «پیچیدگی خاطره» می‌نامد. به عبارت دیگر، ما به حکایاتی تعلق داریم که به لطف بازگو کردنشان گویی برایمان به صورت جمعی رخ می‌دهند. بنابراین عمل بازگو کردن، اولین حلقه‌ی ارتباطی میان خاطره‌ی فردی و جمعی است. نشانه‌های دیگری نیز از خاطره به عنوان «مایملک جمعی» وجود دارد. مثلاً اکثر خاطرات، خاطراتی شخصی نیستند، بخشی از این خاطرات را از دیگران شنیده ایم و یا در خانواده فرا گرفته ایم. این خاطره‌ها به حکایت تاریخی جامعه‌ای تعلق دارند که من عضوی از آن می‌باشم. از آن جا که در خاطره‌ی جمعی تعداد زیادی از انسان‌ها در آن مشترکند، حس همدردی بیشتری را ایجاد می‌کند. احساس دلتنگی و نوستالژی ممکن است نسبت به یک فرهنگ و اجتماع گذشته باشد. مثلاً ایران باستان، صدر اسلام و ... این دلتنگی نسبت به

سنت و یا گذشته زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در یک جامعه شکل گرفته باشد.

ج) شاعران و خاطره‌ی جمعی

یکی از جنبه‌های خاطره‌ی جمعی گذشته‌ی دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری هر قومی است و در هر نسلی هنرمندانی هستند که عهد باستان را برتر از روزگار خود می‌دانند و زندگی سنتی را به زندگی جدید ترجیح می‌دهند. مثلاً برخی از مردم عصر رنسانس دلتنگی قرون وسطی را داشتند و شاعران عصر مسعودی دلتنگ بخشش‌های عصر محمود بودند.

یکی از شاعرانی که در باب خاطره‌ی جمعی ایران باستان حساسیت خاصی دارد مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. اخوان ثالث در «آخر شاهنامه» از رؤیای شاعری حکایت می‌کند که دوره‌ی زرین تاریخ قوم را به یاد آورده و خود را در آن ملکوت گمشده می‌بیند:

این شکسته چنگ بی قانون / رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر / / خویش را در بارگاه پر فروغ مهر / طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت / با پریزادی چمان و سرمست / در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند. (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۷۹)

شاعر در ادامه به گذشته‌ی درخشان باستانی اشاره می‌کند که امپراتوری ایران کرّ و فرّی داشت:

ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم / شاهدان شهرهای شوکت هر قرن / ما / یادگار عصمت غمگین اعصاریم. (همان، ۸۳)

به طور کلی فضای حاکم در این شعر، نومییدی و در هم ریختگی ارزش هاست که شاعر آن را به صورت شخصی و واقعی به تصویر می‌کشد. شاعر و آوازخوان قوم، چنگی شکسته دارد و قصه‌ی غمگین غربت سر می‌دهد. در نتیجه می‌توان گفت که شکست جنبش ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

باعث شده که شاعر به گذشته ی باستانی و تاریخی ایران برگردد و بدین گونه با پناه بردن به گذشته ی افتخارآمیز، دردهای خود را تسکین بخشد.

نوستالژی دوری از وطن (غم غربت)

توربر^۱ مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله ی جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود.

با این حال تعاریف علمی و دقیق تر در مورد احساس غربت تنها در بیست سال اخیر ارائه شده است. برای مثال، فیشر^۲ و هود^۳ (۱۹۸۷ - ۱۹۸۸) احساس غربت را یک حالت هیجانی، انگیزشی، و شناختی پیچیده می‌دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره ی خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان های آشنا را دربر می‌گیرد. (Archer, 1998: 407) دونز^۴ نیز نشان داده است که فراوان ترین تعاریف درباره ی احساس غربت اشاره به از دست دادن یا آرزوی در خانه بودن، و از دست دادن اعضای خانواده و احساس تنهایی و غمگینی است.

تیلورگ^۵ احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و نشخوار فکری^۶ درباره ی خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود. احساس غربت مفاهیم مشابهی مانند: اضطراب جدایی، غم^۷ و اندوه و افسردگی^۸ دارد. در نتیجه می‌توان دلایل احساس غربت را در موارد زیر مشاهده کرد:

- جدایی از محیط خانه و زندگی فرد

1. Thurber
2. Fisher
3. Hood
4. Downs
5. tiburg
6. Ruminativa thoughts
7. grief
8. depression

تغییر مکان دائمی انسان، از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات ناسازگاری و احساس تنهایی.

از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات سازگاری، احساس تنهایی

اما آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد و اغلب روان شناسان نیز بر این باورند همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. (Vantilborg, 1997: 802)

نشستن در غربت، دور از دوستان و همزمانان و همدلان موجب می گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته ی خود بازگردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید. غم غربت و دلتنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دور دست مهاجرت کرده اند بسیار شدید است. در زمینه ی ارتباط نوستالژی و مهاجرت، بیللی^۱ و آماتولی^۲ در مقاله ی «نوستالژی، مهاجرت و خاطره ی جمعی» توضیح می دهند که چگونه نوستالژی با پدیده ی مهاجرت ارتباط دارد. آنان متذکر می شوند که نباید این حس را به سطح فردی تنزل دهیم، بلکه این حس در «حالت جمعی»^۳ هم کارکرد دارد. (همان، ۱۰۶) فریدون مشیری یکی از شاعران «رمانتیک» معاصر است که در اشعار او زمینه های فراوان نوستالژی به وضوح دیده می شود. در این مقاله به مهمترین این زمینه ها اشاره می گردد:

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۶) نوستالژی دوری از معشوق

فریدون مشیری را به عنوان شاعر کوچه ی خاطره ها می شناسند. معروف ترین شعر او نیز «کوچه» نام دارد. این شعر را می توان معروف ترین و محبوب ترین شعر وی خواند که ویژگی های یک شعر رمانتیک را دارد. این شعر با واژه ی «مهتاب» شروع می شود. اگر چه سخن مشیری در یک شب مهتابی است، اما آدمی ناخود آگاه گمان می برد که نام معشوق اوست که بدون او قدم در

1. Bellelli
2. Amatulli
3. interpersonal Level

کوچه‌ی شب مهتابی گذاشته است و به یاد خاطرات آن شب‌ها که با مهتاب در شب مهتاب خاطرات خوشی را سپری کرده است و اکنون حسرت آن را می‌خورد، می‌افند، و با تمام وجود به دنبال او می‌گردد تا بتواند عطش حسرت خود را با دیداری دیگر فرو نشاند:

بی‌تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم / همه تن چشم شدم، خیره به دنبال تو گشتم / شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم / شدم آن عاشق دیوانه که بودم / (مشیری، ۱۳۸۰: ۴۰۲)

شاعر پس از این حسرت خوردن، گذری بر گذشته دارد و برای خواننده بیان می‌کند که چرا حسرت می‌خورد، زیرا داشتن یک زندگی عاشقانه که اینک با گذر عمر از بین رفته همه موجب عدم رضایت از حال و در نتیجه دلخوشی با خاطرات گذشته می‌شود. بنابراین شاعر بر آن دوران حسرت می‌برد:

یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم / پرگشودیم و در آن خلوت دل خواسته گشتیم / ساعتی بر لب آن جوی نشستیم / تو همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت / من همه محو تماشای نگاهت / (همان، ۴۰۳)

سپس شاعر در پایان این شعر زیبا، بعد از یادآوری خاطراتش به نقطه‌ی جدایی از معشوق می‌رسد. بی‌گمان سرآغاز اندوه شاعر در دوری از معشوق است که آن شب و شب‌های دیگر در ظلمت غم جدایی سپری می‌شود. در آخرین مصرع شعر، شاعر حال ناخوش خود را در نوستالژی دوری از معشوق این گونه بیان می‌کند:

رفت در ظلمت غم، آن شب و شب‌های دگر هم / نگرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم / نکنی دیگر از آن کوچه گذر هم ... / بی‌تو، اما، به چه حالی من از آن کوچه گذشتم. / (همان، ۴۰۵)

با این حال می‌توان درون مایه‌ی شعر کوچه را این چنین خلاصه کرد: گذشتن از کوچه‌ی یادمان‌های عاشقانه‌ی جوانی، گفت و گوی عاشق و معشوق بر سر جوی، و بی‌اعتبار و فانی دانستن این عشق از سوی معشوق و پایان گرفتن رابطه در پس این جملات و در پایان با گذر عاشق از کوچه و یادآوری درد آور خاطرات و ...

فریدون مشیری در اشعار دیگری این نوستالژی دوری از معشوق را در قالب خاطرات، خود به نحو زیبایی به تصویر می کشد.^۱ اما یکی دیگر از اشعار زیبای مشیری که در آن نوستالژی دوری از معشوق با یک نگاه رمانتیک به تصویر کشیده شده است، شعر «کبوتر و آسمان» از مجموعه «ابر و کوجه» است. شاعر در این شعر که آمیخته با گله و شکایت است، از معشوق خود می خواهد که سر را بر سینه‌ی او بگذارد تا آهنگ اشتیاق دل دردمندش را بشنود تا شاید با شنیدن این آهنگ، دست از آزار او بکشد:

بگذار سر به سینه‌ی من، تا که بشنوی / آهنگ اشتیاق دلی دردمند را / شاید که بیش از این
نپسندی به کار عشق / آزار این رمیده‌ی سر در کمند را / (همان، ۳۲۳)

در ادامه شاعر خود را مرغی خسته جان می داند که عمری در هوای معشوق از آشیان جدا گشته و از دوری معشوق دلتنگ است و دوست دارد با دیدار او در دامش جاودانه بنالد، شاید که معشوق بر سر رحم آید و جاودانه در کنار عاشق خود بماند:

بگذار تا بگویمت: این مرغ خسته جان / عمری است در هوای تو از آشیان جداست / دلتنگ
آنچنان که: اگر بینمت به کام، / خواهم که جاودانه بنالم به دامت / شاید که جاودانه بمانی کنار من /
(همان، ۳۲۴)

سپس شاعر معشوق خود را آسمان آبی آرام و روشنی می داند که چون کبوتری در هوای آن به پرواز در می آید. تا اینکه شاعر معشوق خود را با القابی چون: نوشخند صبح، چشمه‌ی شراب و خورشید آرزو می خواند و شعر را به پایان می برد.

۷) نوستالژی خاطره

در بسیاری از منظومه‌های زیبای مشیری سمند خیال شاعر به جولان درمی‌آید و شاعر را در سفری مه‌آلود در جستجوی گمشده‌ای می‌کشاند. در شعر زیبای «آتش» شاعر به کاروان رفته‌ای می‌اندیشد، که «عشق و امید» را برده و «رنج و اشک» نصیب شاعر کرده است؛

چه وداعی! چه درد جانکاهی/ چه سفر کردن غم انگیزی!/ کاروان رفته بود و پیکر من/ در سکوتی سیاه می‌لرزید، روح من تازیانها می‌خورد/ به گناهی که: عشق می‌ورزید!/ او سفر کرد و کس نمی‌داند/ من در این خاکدان چرا ماندم؟! آتش بعد کاروان ماند/ من همان آتشم که جا ماند/ (مشیری، ۱۳۷۰: ۲۷)

همچنان که قبلاً گفته شد «گریز و سیاحت» یکی از اصول نوستالژیک مکتب رومانتیک است. سفر خیالی یا واقعی بر روی بال‌های خیال یکی از مشخصه‌های آثار رومانتیک‌هاست. این سفرهای خیالی در بسیاری از آثار زیبای فریدون مشیری به چشم می‌خورد. در شعر «به یاد او» شاعر چنین سفری را تجربه می‌کند؛

تا شهر و دیار جان سفر کردم/ زین تیره مفاک رفع شر کردم/ راهم به دیار آسمان‌ها بود/ الحق سفری پراز خطر کردم/ از چشم ستارگان افلاکی/ بر عالم خاکیان نظر کردم/ توفان غم و غبار محنت بود/ چندان که نگاه بیشتر کردم/ از کوی صفا و آشنایی نیز/ با حسرت و خون دل گذر کردم/ ره بر مه و مهر و مشتری بستم/ سر از همه کائنات برکردم/ این اوست خدای من! چه می‌بینم/ از شوق دوباره گریه سر کردم/ آنقدر گریستم به دامانش/ تا دامن او پر از گهر کردم/ (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۲/۶۰)

۸) نوستالژی خاطره‌ی جمعی

از آنجا که خاطره‌ی جمعی نوعاً به حکایت‌های تاریخی یک جامعه متعلق است، بعنوان «مایملک جمعی» نیز نامیده می‌شود.

مشیری در منظومه‌ی «قصه‌ی شیرین» حکایت عاشقانه‌ی «شیرین و فرهاد» را در خاطره‌ی جمعی ایرانیان این چنین بازگو می‌کند؛

آه! / باز این دل سرگشته‌ی من / یاد آن قصه‌ی شیرین افتاد / بیستون بود و تمنای دو دوست /
آزمون بود و تماشای دو عشق / در زمانی که چو کبک / خنده می‌زد «شیرین» / تیشه می‌زد «فرهاد»!
در ادامه شاعر رمز این قصه‌ی ایرانی و شرقی را این گونه بیان می‌کند؛
رمز شیرین این قصه کجاست؟ / که نه تنها شیرین / بی‌نهایت زیباست / آن که آموخت به ما
درس محبت می‌خواست / جان، چراغان کنی از عشق کسی / به امیدش ببری رنج بسی / تب و تابی
بودت هر نفسی / به وصالی برسی یا نرسی! / سینه بی‌عشق مباد / (همان، ۳۰۳)
این نوع نوستالژی بيم‌ها و امیدهای عاطفی را بعنوان یک جریان و زنجیره‌ی تاریخی در
وجدان بیدار یک ملت از همیشه تا جاویدان منعکس می‌کند.

۹) نوستالژی غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ

یاد پیری و ایام پر محنت آن، یکی دیگر از زمینه‌های نوستالژیک شعر مشیری است. شعر زیبای «دریا» بیان این دلنگی است؛

آهی کشید غمزده پیری سپید موی / افکند صبحگاه، در آینه چون نگاه / در لابلای موی چو
کافور خویش دید / یک تار مو سیاه! / در دیدگان مضطربش اشک حلقه زد / در خاطرات تیره و
تاریک خود دوید / سی سال پیش، نیز، در آینه دیده بود / یک تار مو سپید! / درهم شکست
چهره‌ی محنت کشیده‌اش / دستی به موی خویش فرو برد و گفت: «وای!» / (مشیری، بی‌تا: ۱)

در شعر «کابوس» شاعر از وحشت تنهایی، بیمناک است، گویا کسی چراغی به بالین او
نمی‌افروزد، امید به او لبخند نمی‌زند و شعرش دیگر او را تسکین نمی‌دهد؛

بیا ای مرگ، جانم بر لب آمد/ بیا در کلبه‌ام شوری برانگیز/ بیا شمعی به بالینم بیفروز/ بیا شعری به تابوتم بیاویز!/ دلم از سینه کوبد سر به دیوار/ که این مرگ است و بر در می‌زند مشت!/ بیا، ای همزبان جاودانی/ که امشب وحشت تنهائیم کشت!/ (همان، ۱۳)

در شعر «آفتاب پرست» شاعر از خانه نشستن خود و ناگاه آمدن مرگ سخن می‌گوید. مرگ جامه‌ی عاریت را از او می‌گیرد و کام او را پر از باده‌ی جانگزا می‌کند. در پایان این منظومه شاعر از این قصه‌ی پر غصه چنین یاد می‌کند؛

ای رهگذران وادی هستی!/ از وحشت مرگ می‌زنم فریاد/ بر سینه‌ی سرد گور باید خفت/ هر لحظه به مار بوسه باید داد!/ ای وای، چه سرنوشت جانسوزی/ این است حدیث تلخ ما، این است!/ ده روزه‌ی عمر با همه تلخی/ انصاف اگر دهیم شیرین است/ (مشیری، ۱۳۷۰: ۴۳)

۱۰) نوشتاری کودکان و جوانی

فریدون مشیری در شعری از مجموعه‌ی «بهار را باور کن» به نام سوغات «سوغات یاد» به یاد دوران مدرسه و کودکی خود می‌افتد و دیدن حیاط و کوچه و مدرسه، به حسرت شاعر رنگی دیگر می‌دهد:

این سپیدار کهن سالی که هیچ از قیل و قال ما نمی‌آسود/ این حیاط مدرسه/ این کبوترهای معصومی که ما/ روزی به آن‌ها دانه می‌دادیم/ این همان کوچه، همان بن بست/ این همان خانه، همان درگاه/ این همان ایوان، همان در ... آه!/ (مشیری، ۱۳۸۰: ۵۲۴)

شاعر با دیدن در و دیوار و پنجره و مدرسه، خاطرات دوران کودکی در مدرسه را برای خود تداعی می‌کند. به یاد روزهایی که کیف زردی بر پشت داشت و نیزه‌ای از قلم نی در مشت و ... می‌افتد. و با تداعی این خاطرات می‌خواهد «تا مگر خود را پیدا کند» و شاید در پیچ یک کوچه چشم در چشم مادرش وا کند و های‌های اشتیاق سال‌ها را سر دهد:

آدمم تا هفت سال از سرگذشتم را/ بشنوم - شاید - / از اشارت‌های یک در/ از نگاه ساکت
یک پنجره، یک شیشه، یک دیوار/ در حرم، در کوچه، در بازار/ آدمم خود را مگر پیدا کنم/
کیف زرد کوچکی بر پشت/ نیزه‌ای از آن قلم‌های نی در مشت/ گوش‌ها از سوز سرما سرخ/ آدمم
- شاید- / ناگهان در پیچ یک کوچه/ چشم در چشمان مادر وا کنم! / های‌های اشتیاق سال‌ها را سر
دهم/ (همان، ۵۲۵ و ۵۲۴)

مشیری در شعرهایی چون «میگون» و «آئینه‌ی شکست» به یاد گذشته و خاطرات ایام جوانی
خود می‌افتد و خاطرات ایام جوانی را در زیر پرده‌ای از غبار غم می‌بیند و دلش از حسرت به فغان
می‌آید و جان آزرده‌اش از محنت به ستوه:
من براین صبح روان بخش بهار/ نظر افکنده‌ام از سینه‌ی کوه/ خاطرات خوش ایام شباب/
خفته در زیر غبار اندوه/ (همان، ۳۲)

شاعر به یاد روزهای جوانی و گذشته تاسف می‌خورد و به یاد آن روزها می‌گرید؛
روزی نمی‌رود که به یاد گذشته‌ها/ در ظلمت ملال نگریم به حال خویش/ یک دم نمی‌شود
که یاد جوانی‌ام/ از فرط رنج سر نبرم زیر بال خویش/ (همان، ۳۹)
در ادامه شاعر رویای خاطرات غم‌انگیز زندگی را تا لحظه‌ای که زنده است همراه خود دارد
و زندگی را سرابی فریبنده و خود را غریبی می‌داند که سوز دلش برای کسی آشنا نیست:
دردا که در سراب فریبنده‌ی حیات/ سوز دلم به گوش کسی آشنا نبود/ در سنگلاخ عمر به
جز دل کسی/ بر روی من لیبی به تبسم نمی‌گشود/ (همان، ۴۰)

سپس شاعر در گوشه‌ای با غم نشسته و گذشته‌ها را با اشک مرور می‌کند:
در کنج غم نشسته و به یاد گذشته‌ها/ در موج اشک می‌گذرند از برابرم/ در شعله‌های حسرت
و نومیدی و دریغ/ دل را نگاه می‌کنم و رنج می‌برم! (همان، ۴۱)

۱۱) نوستالژی خاطره‌ی قومی

مشیری در شعر «خروش فردوسی» ضمن بازگشت به دوران اسطوره، با بهره‌گیری از داستان‌های شاهنامه به زنده سازی اسطوره‌های ایران می‌پردازد و در واقع به «عهد باستان» بازگشتی نوستالژیک می‌کند؛

هنوز یادم هست / چار سالم بود / که با نوازش سیمرخ / به خواب رفتم / به بانگ شیبه‌ی رخس /
ز خواب می‌جستم / چه مایه شوق به دیدار موی زالم بود / به خواب و بیداری / لب از حکایت فرو
نمی‌بستم / (همان، ۱۱۳۰-۱۱۲۹)

شاعر در ادامه با آوردن چهره‌های حماسی نظیر؛ فریدون، کاوه، ضحاک، آرش، اسفندیار، افراسیاب و... شعر خود را آکنده از عناصر ملی می‌کند. دلش به یاد اسطوره‌ی ایران، فریدون، پر می‌زند و بیزارى و نفرت خود از ضحاک را چنین بیان می‌کند؛

دلم برای فریدون و کاوه پر می‌زد / حکایت ضحاک / همیشه مایه‌ی بیزارى و ملالم بود / ... / چه
روزها و چه شب‌ها در آسمان و زمین / نگاه من همه دنبال تیر «آرش» بود / (همان، ۱۱۳۰)

مشیری در بیان نوستالژی خاطره‌ی قومی از «امیرکبیر»، وزیر با درایت ایرانی، نیز یاد کرده و از «پادشاه بدکردار» با نفرت یاد می‌کند؛

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر / غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر / زمان، هنوز همان شرمسار
بهت زده / زمین، هنوز همین سخت جان لال شده / جهان هنوز همان دست بسته‌ی تقدیر /

شاعر در ادامه «بانیان تزویر» را می‌نکوهد و از جانیان آدمخوار با نفرت یاد می‌کند؛

هنوز، نفرت می‌بارد از در و دیوار / هنوز، نفرت از پادشاه بدکردار / هنوز وحشت از جانیان
آدمخوار / هنوز لعنت بر بانیان آن تزویر /

سپس بر مرگ مظلومانه‌ی امیر این گونه ندبه می‌کند؛

هنوز، آب به سرخی زند که در رگ جوی/ هنوز/ هنوز/ هنوز/ به قطره قطره‌ی گلگونه، رنگ می‌گیرد/ از آنچه گرم چکیده از رگ امیر! / نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان/ نه خون، که داروی غم‌های مردم ایران! / نه خون، که جوهر سیال دانش و تدبیر. / (مشیری، ۱۳۸۴: ۲۰۹)

۱۲) نوستالژی از دست دادن یکی از اعضای خانواده (مادر)

فریدون مشیری درباره‌ی مادرش (اعظم السلطنه) یادداشت‌های بسیاری دارد. صبوری او، مهربانی‌اش و رنج‌های ناگفتنی بسیار در زندگی زناشویی او را باز می‌گوید. خانم خانم‌ها^۱ در سن ۳۹ سالگی بر اثر بیماری قلبی رخت از جهان برمی‌بندد. مرگ او تاثیر عمیقی در وی می‌گذارد تا جایی که در سن کهولت و سال‌های پایانی عمر، یاد مادر را گرامی می‌دارد. مثلاً در کتاب «آه باران»، شعری دارد به نام «مادر و نرگس» که در قالب چهار پاره شیفتگی مادرش به گل نرگس را می‌سراید و به خاطره انگیزی این گل اشاره می‌کند (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۳۴)

مادر کم - شادروان - چون نسیم / شیفته‌ی نرگس شیراز بود / «مادر» و «نرگس» دو نسیم لطیف / در چمن خانه، به پرواز بود / نیست عجب، گر نفس نرگسم / این همه جادویی و جان پرورست / بویی از آن آیت خوبی در اوست / راست بگویم! نفس مادر است! / (مشیری، ۱۳۷۶: ۲۵۳)

در دفتر «تشنه‌ی توفان» باز به یاد مادر غمگینانه چنین می‌سراید؛

در بهشت آرزو ره یافتن / هر نفس شهدی به ساغر داشتن / روز، در انواع نعمت‌ها و ناز / شب
بتی چون ماه در برداشتن / تا ابد در اوج قدرت زیستن / ملک هستی را مسخر داشتن / بر تو ارزانی،
که ما را خوشتر است / لذت یک لحظه: مادر داشتن. / (مشیری، ۱۳۷۰: ۹)

در منظومه‌ی «فردای ما» نیز مشیری بازگشتی نوستالژیک به مادر دارد؛

منم منم به خدا، این منم که در همه حال / چو طفل گمشده مادر به جستجوی توام / منم که سوخته بال و پرم در آتش عشق / «در آن نفس که بمیرم در آرزوی توام» / (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۵) در منظومه‌ی «خشم» نیز این مویه بر مادر به زیبایی سروده شده است؛
غم نیست، مادرم / تو هر کجا هستی / در خاک، باد، آب / جان شکفته در همه ذرات عالمی / مهر نهفته در پس این پرده‌ی غمی / روح تو در کشاکش این قحط سال عشق / جان می‌دهد به من / (همان، ۲۸۲)

در شعر زیبای «ماه و سنگ» از مادر خوب خود چنین یاد می‌کند؛
مادر، ای مادر خوب! / این چه روحی است عظیم / وین چه عشقی است بزرگ / که پس از مرگ نگیری آرام؟ / (مشیری، ۱۳۷۰: ۷۷)
در منظومه‌ی «در آینه‌ی اشک» از این که سی سال مرگ مادر را صبورانه تحمل کرده است و در دل خویش گریسته یاد می‌کند و در پایان از خدا می‌طلبد که او را به مادر برساند؛
بوی خاک از قدم تند زمان می‌شنوم / شوق دیدار توام هست / چه باک / به نشیب آمدن اینک ز فراز / به تو نزدیک ترم، می‌دانم / یک دو روزی دیگر / از همین شاخه‌ی لرزان حیات / پرکشان سوی تو می‌آیم باز / دوست دارم / بسیار / هنوز / (همان، ۲۵۲)

۱۳) نوستالژی غم غربت (بازگشت به آرمان شهر)

در شعر شاعران معاصر از جمله فریدون مشیری حقیقت و مهربانی نسبت به سایرین فقط در آرمان شهر تجلی می‌یابد. شاعر از این که دنیا خالی از مهر و محبت است احساس اندوه می‌کند. او خواهان مرگ است، می‌خواهد مرغ روحش پرواز کند و در درگاه الهی آن چنان غم خویش را فریاد کند که از شدت آن، کاخ‌ها به لرزش درآید:

دلم می‌خواست بند از پای جانم باز می‌کردند / که من تا روی بام ابرها، پرواز می‌کردم / از آنجا با کمند کهکشان تا آسمان عرش می‌رفتم / در آن درگاه، درد خویش را فریاد می‌کردم / که کاخ صد ستون کبریا لرزد / (مشیری، ۱۳۸۰: ۳۶۵)

شاعر سپس آرزوهای خویش را بیان می‌کند. او می‌خواهد دنیا خانه‌ای پر از مهر و محبت باشد و مردمان از جدال و دشمنی بپرهیزند. به اموال یکدیگر طمع نورزند و به دنبال کسب آرزوهای خویش در ناکامی دیگران و محروم کردن آنها از خواسته‌هایشان نباشند. اما نگاه شاعر نشان دهنده‌ی آن است که شاعر به آرزوی خویش نرسیده و نسبت به آن، احساس نوستالژیک دارد:

دلم می‌خواست: دنیا خانه‌ی مهر و محبت بود / دلم می‌خواست: مردم در همه احوال با هم آشتی بودند / طمع در مال یکدیگر نمی‌کردند / کمر به قتل یکدیگر نمی‌بستند / مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند / از این خون ریختن‌ها، فتنه‌ها، پرهیز می‌کردند. (همان، ۳۳۶)

شاعر در ادامه حلاوت زمانی را که دل‌ها لبریز از مهر و محبت است و آفتاب دوستی بر تارک آسمان می‌درخشد و زندگی خالی از مکر و نیرنگ است، با عمق وجودش احساس می‌کند؛ چه شیرین است وقتی سینه‌ها از مهر آکنده است / چه شیرین است وقتی آفتاب دوستی در آسمان دهر تابنده است / چه شیرین است وقتی زندگی خالی ز نیرنگ است. (همان، ۳۶۶)

مشیری معتقد است عشق می‌تواند انسان را که، از مسکن و مأوای خویش دور افتاده و غریبانه در کره‌ی خاکی زندگی می‌کند. از ملک رهایی داده و به ملکوت برساند و این خاصیت در بال رویایی عشق و شعری که هم ردیف آن به شعور رسیده باشد نهفته است، و این موج طربناک و بال‌های آن جهانی، انسان را به مکانی «ناکجا آباد» می‌برد که فقط گلبانگ سرور و شادی روح به گوش می‌رسد و نور با ذات خویش همه جا را به گلزاری خوش و خرم تبدیل می‌کند:

نه عقابم نه کبوتر اما / چون به جان آیم در غربت خاک / بال جادویی شعر / بال رویایی عشق / می‌رسانند به افلاک مرا / اوج می‌گیرم، اوج / می‌شوم دور از این مرحله دور / می‌روم سوی جهانی

که در آن / همه موسیقی جان است و گل افشانی نور / همه گلبنانگ سرور / تا کجا می برد آن موج
 طربناک مرا / (مشیری، ۱۳۷۶: ۱۷۱)

در شعر «اشکی در گذرگاه تاریخ» شاعر از همان ابتدا که دست حضرت قایل به خون
 حضرت هابیل آلوده گشت، نتیجه می گیرد که آدمیت مرد، گر چه آدم زنده بود!
 بعد، دنیا، می پراز آدم شد و این آسیاب / گشت و گشت / قرن ها از مرگ آدم ها گذشت / ای
 دریغ / آدمیت برنگشت! / قرن ما / روزگار مرگ انسانیت است / صحبت از آزادگی، پاکی، مروت،
 ابلهی است / صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست / قرن «موسی چومبه» هاست! / (مشیری،
 ۱۳۷۰: ۱۱۴)

در منظومه‌ی «خوشه‌ی اشک» شاعر از این که پرواز کبوتران تجاوز به حریم حرم جت‌ها
 تفسیر می شود، این گونه تأثر خود را بیان می کند:
 قفسی باید ساخت / هر چه در دنیا گنجشک و قناری هست / با پرستوها / و کبوترها / همه را
 باید یکجا به قفس انداخت! / روزگاری است که پرواز کبوترها / در فضا ممنوع است! / که چرا / به
 حریم حرم جت‌ها خصمانه تجاوز شده است / روزگاری است که خوبی خفته است / و بدی بیدار
 است / و هیاهوی قناری‌ها / خواب جت‌ها را آشفته است. (همان، ۱۲۵)

۱۴) نتیجه

امروزه در حوزه‌ی ادبیات معاصر و گاه حتی ادبیات کلاسیک بررسی زمینه‌های نوستالژی
 طرفدارانی دارد. خوشبختانه در بسیاری از دانشگاه‌ها پایان‌نامه‌ها و مقالات خوبی در این زمینه
 نوشته شده است. یکی از مقاله‌های بسیار جذاب در این زمینه مقاله‌ی است از شفیعی کدکنی با نام
 «شاعرانی که با آنها گریسته‌ام» که در مجله‌ی بخارا چاپ شده است.

نقد روان‌شناسانه حاصل پیشرفت علم روان‌شناسی در اوایل قرن بیستم است. در این نوع نقد،
 تأثیر فعالیت ضمیر ناخودگاه نویسنده و شاعر در طول کار آفرینش هنری مطالعه می‌شود و نحوه‌ی

پیدایش و تکوین اثر در ذهن هنرمند و همچنین شخصیت‌های پرداخته‌ی تخیل او مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر روان‌شناسان، اثر هنری امیال سرکوفته‌ی ناخودآگاه و انگیزه‌های ذهنی هنرمند را آشکار می‌کند و کار منتقد، کشف آن‌ها از طریق بررسی اثر هنری است. در این شیوه بدیهی است که منتقد کار روانکارو را انجام می‌دهد. از برجسته‌ترین روانکاوان در زمینه‌ی نقد ادبی «کارل یونگ» است که نظریه‌های «روانشناختی تحلیلی» او بسیار معروف است. در روان‌شناسی یونگ اصطلاحات مهمی چون ناخودآگاه جمعی، درونگرایی، برونگرایی، صور اساطیری (آرکی تایپ) و ... مطرح است. یونگ «ناخودآگاه جمعی» را مخزن خاطرات قومی می‌دانست. در نظر او انسان متمدن، افسانه‌های اساطیری و اعتقادات ماقبل تاریخی را در ضمیر ناخودآگاه حفظ کرده است و این اعتقادات را در آثار خود نشان می‌دهد و کار منتقد بازیابی و کشف آن است. فریدون مشیری شاعری نوپرداز، با اندیشه‌ای نو و آفرینش‌های نو است. با این حال نوپردازی او ناشی از ناآشنایی با سنت‌های شعر فارسی نیست. در طی سال‌ها شاعری، فریدون از میان هزاران فراز و نشیب روز، از میان هزاران شور و هیجان و رنج و درد هر روزینه آنچه را به روز تعلق دارد، به دست روزگاران می‌سپارد و به قلمرو افسانه‌های قرون ارائه می‌کند. (مشیری (مقدمه‌ی زرین کوب)، ۱۳۷۶، ۱۱)

مشیری زبانی ساده، روشن و درخشان دارد. بی‌روی و ریا عشق را می‌ستاید. انسان را می‌ستاید و ایران را که جان او به فرهنگ آن بسته است دوست دارد. از آنجا که فریدون به معنی واقعی «رمانتیک» است به لحاظ استفاده از حوزه‌ی نوستالژیک جزو شاعران معاصر است. وی به لحاظ نوستالژیکی بن‌مایه‌های قوی در آثار خود دارد که در این مقاله به مهمترین آنها که عبارتند از نوستالژی غربت، معشوق، دوران جوانی، دوران کودکی و مرثیه بر عزیزان از دست رفته پرداخته شده است.

منابع و مآخذ

اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۶۹) *آخر شاهنامه*، چاپ نهم، تهران، انتشارات مروارید.

انوری، حسن، (۱۳۸۱) *فرهنگ بزرگ سخن*؛ ۷ جلد، چاپ اول، تهران، سخن.

انوشه، حسن، (۱۳۷۶) *فرهنگ نامه ی ادبی فارسی*؛ ج ۲، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.

براهنی، رضا، (۱۳۷۱) *طلا در مس*، ۳ جلد، تهران، ناشر نویسنده.

بریان، شاتو، (۱۳۶۹) *آتالا و رنه*، ترجمه ی میرجلال الدین کزازی؛ چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.

پورافکاری، نصرت اله، (۱۳۷۶) *فرهنگ جامع روان شناسی و روان پزشکی*، چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر.

دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۷۳) *نگاهی به مهدی اخوان ثالث*، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید.

ریکور، پل، (۱۳۷۴) *خاطره، تاریخ و فراموشی، فصلنامه ی گفتگو*، شماره ی ۸، تابستان ۸۲

سهیر، رابرت و لووی میشل، (۱۳۸۳) *رومانتیسیم و تفکر اجتماعی*، ارغنون، تهران، شماره ی ۲، انتشارات سازمان چاپ.

سید حسینی، رضا، (۱۳۶۶) *مکتب های ادبی*، تهران، انتشارات نیل.

شاکری، محمد علی، (۱۳۸۴) *زندگی و شعر فریدون مشیری*، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، نشر ثالث.

شاملو، سعید، (۱۳۷۵) *آسیب شناسی روانی*؛ چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.

فرهنگ آکسفورد (انگلیسی به انگلیسی)، (۱۹۹۳) A. S. Hornboy، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه آکسفورد.

فرهنگ لاروس، (۱۹۸۹-۱۹۸۷ م) (فرانسه به فرانسه)، ۵ جلد، پاریس.

مشیری، فریدون، (۱۳۷۰) *گزیده ی اشعار*، چاپ پنجم، تهران، مروارید.

مشیری، فریدون، (۱۳۷۶) *زیبای جاودانه*، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.

مشیری، فریدون، (۱۳۸۰) *بازتاب نفس صبحدمان*، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، نشر چشمه.

مشیری، فریدون، (بی تا) *پروانه با خورشید*، تهران، صفی علیشاه.

نفیسی، سعید، (۱۳۷۱) فرهنگ فرانسه - فارسی؛ ۲ جلد، تهران، انتشارات صفی علیشاه.

- Archer, J., Irland, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998) "Duration of Homesickness Scale" *British Journal of Psychology*, 29.295.
- Downs, J. (2002) "Adapting to secondary and boarding school: self-concept, place identity and homesickness", *Driving International Research Agerdas*, James cook .
- Fisher, S., and Hood, b. (1988) "Vulnerability factors in the transition to university: Self-reported mobility history and sex differences as factors in psychological disturbance" *British Journal of psychology*, 79, 309.
- Fisher, S., and Hood, b. (1987) "The stress of transition to university: a longitudinal study of psychological disturbance, absent-mindedness and vulnerability to homesickness", *British Journal of psychology*, 78, 425.
- Ray, yveline, (1996) *memoire, oubliette, nostalgiaen thrapie: va demander a mammy*, elle te recontera, Journal-Article.
- Vantilburg, M. A. L., (1997) "The psychological context of homesickness", In M. A. L. Vantilborg & A. J. J. M. Vingerhoets (Eds.), (1966) *Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, 39. Tilburg. Tilburg University press, child development.